

به جهت آنکه سرزمین ما همیشه مبتلا به بیماری اجتماعی می‌باشد و تاکنون نیز هیچ اراده عقلانی و تحول‌گرا برای رفع مشکلات سرزمینی پای در میدان نگذاشته، لذا ما ایرانیان مردمانی هستیم که هیچگاه راضی نیستیم و همیشه به دنبال مقصری میگردیم که باعث مشکلات اجتماعی ما می‌باشد. البته این رفتار و خواسته‌های ایرانیان اصلا ربطی به زیاده‌خواهی ما ایرانیان ندارد و به واقع چون هیچگاه حق واقعی ما ادا نمیگردد و به آنچه لیاقت داریم نمیرسیم، به چنین فضای فرهنگی رسیده‌ایم. سرزمین ما همیشه آکنده از ثروتها و داراییهای متنوع بوده و پیوسته بیگانگان بر این سرزمین نظر نادرست داشته‌اند و از این بستر بسیار خوب برداشته نموده و ثروت به یغما برده‌اند. اما درعین حال وضعیت نابسامان و نامطلوب ایران در طول قرون اخیر، ارتباط صددرصدی به نفوذ استعمارگری خارجیان نداشته و خودمان علت اصلی این اختلال و تبهکاری میدانی در ایران زمین بوده‌ایم و درواقع «ازماست که برماست». و به همین دلیل است که هیچگاه به مقصر واقعی و اصلی نمیرسیم و در دور باطل گرفتار مانده‌ایم و «نمیدانیم چه باید کرد». زیرا که مرتبط دانستن مشکلات به بیگانگان، بزرگترین خطای استراتژیک در خیال تفکری ما ایرانیان می‌باشد و حکومت‌های چند صده اخیر، در بزنگاه‌های خاص همیشه مشکلات را به «دشمنان داخلی و خارجی» منتسب کرده‌اند. تا اینکه ضعف خویش را پنهان و توجیه نمایند. این موضوع از جریان مشروطه شدت بیشتری پیدا کرده و دشمن پروری نیز توسعه یافته است. حکومت پهلوی براین باور حرکت می‌کرد و جمهوری اسلامی نیز بر همین منوال عمل میکند. بزرگترین عامل پسرفتگی ایران در صده اخیر که روشنگری اجتماعی نیز پرفروغ شده، دقیقا پیوند در همین ضلالت فکری و گمراهی اداره کشورمان دارد.

متأسفانه حلقه انتقاد در دوران پهلوی، شاه را عامل و نوکر خارجی می‌دانست و آمریکا را که اصلی‌ترین همپیمان با شاه بود، دشمن ایران معرفی می‌کرد. و به همین جهت بود که حلقه انتقاد بر شاه بسیار وسیع بود و تمامی معارضین با شاه با هر نوع تفکر و عقیده در یک جبهه متحد قرار داشتند. و این بود که با طرح برخی کاستی‌ها و نامالایمات اجتماعی از طرف مخالفان، شاه به راحتی از سلطنت برکنار و نظام اسلامی با مقبولیت حداکثری بر کرسی حاکمیت نشست. اتحاد مخالفین از چپ و راست از مذهبی و لاییک و از هر دسته و گروه، شاه را نوکر بیگانه می‌نامیدند و شرایط آن زمان را بدترین وضعیت می‌خواندند. اتحاد ضدشاه و رهبری نهضت اسلامی، رفتن شاه را فرصتی درخشان برای ایران می‌شمردند و خلع شاه را به عنوان بهترین

ایام برای مردم و ایران زمین نوید می‌داندند. در خیال و تصور مردم ایران، شاه عنصری فاسد و جنایتکار معرفی می‌شد که به دلیل بی‌درایتی خودش و غارتگری خاندان و نظام حاکمیتی بی‌لیاقتش، ثروت ایران تماما به تاراج برده می‌گردید. این بود که با اراده مردم و راهنمایی و هدایت آیت اله خمینی، شاه از کشور رانده شد و نظام اسلامی برقرار گردید. یعنی فرض غالب نزد ملت ایران، نخبگان روشنفکر و کنشگران مدنی در هر جبهه و هر عقیده این بود که شاه عامل اصلی نگون بختی ایرانیان و عقب ماندگی کشور می‌باشد و هموست که ایران را ویرانه کرده و دزد مال و منال این سرزمین و مردم می‌باشد.

غافل از آنکه ما ملتی هستیم که در زمینه هرزدادان منابع ملی ید طولایی داریم و خودمان غارتگر منابع میهنی خودمان هستیم. یعنی اینکه مدت‌های طویل است که بر این اقدام ناخواسته عمل می‌کنیم و خودمان نیز به درک آن نمی‌رسیم. لذا بیدرنگ و پیوسته تقصیر را بر گردن دیگری و دیگران (دشمنان داخلی و خارجی) می‌اندازیم. البته این رفتار و اخلاق خودخواسته و عمدی نیست. بلکه چون نمی‌خواهیم خودمان را ضعیف بدانیم و اصولا حاضر به پذیرش ضعف درونی نیستیم، لذا «عامل دیگری با نام دشمن و مخالف» بهترین گزینه در این راهکار است. و باز در این میان بهتر آنست که دشمن خارجی را عامل نخست در نهانگاه خصیصه خودمان مفروض بداریم و او را برای توجیه ندانم کاری و ضعف خودمان به میدان بکشیم.

شرح بالا و تشریح گفتمان فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی بوم ایران در دو دوران پهلوی و نظام جمهوری اسلامی، از بابت تایید یا تکذیب این دو نظام نمی‌باشد و نوشتار حاضر مطلقا این رویه را دنبال نمی‌کند. بلکه منظور آنست به این نتیجه برسیم که کلا مخالفت و موافقت با حاکمیتها در ایران مفهومی منصفانه و موشکافانه ندارد و تجزیه و تحلیل عمقی صورت نمی‌گیرد. لذا از استنتاج استدلالی در مخالفت و موافقت با حکومتها برخوردار نیستیم و جریانات مخالف و موافق در ایران عموما احساسی می‌باشند و معمولا مردم بر موج هیجانان جای می‌گیرند و حضور میدانی در مخالفت و موافقت پیدا می‌کنند. به همین روی است که مشکلات اجتماعی ما در هیچ زمانی حل نمی‌گردد و با هر تغییر در نظام سیاسی و تعویض تیم حاکمیتی، با بازتولید مشکلات و مسائل جدید روبرو می‌گردیم و توان حل مسئله از جامعه ساقط می‌گردد. لذا در فرایندی حلقوی و دور باطل با عدم تنظیم و هدایت راستین جامعه و بروز مشکلات در قالب الگوهای جدید، شاهد تجدید نارضایتی عمومی می‌گردیم و باز دورانی برای مخالفت با رژیم سیاسی حاکم فراهم می‌گردد. ما ایرانیان عادت دیرینه داریم بر موج احساسات مخالفت و موافقت با جریانات سیاسی متنوع قرار گیریم و

هرازگاهی حکومتی جدید را برقرار نماییم. و این نیز بدان جهت است که همانند خیلی از ملل ساکن بر روی زمین، دست بکار ساختارسازی الگوی حاکمیتی متوازن و متناسب و متعادل با بوم و زمان برای این سرزمین نمی‌افتیم و برای تمامی حوزه‌های زندگی خود الگوهای مدون و تعریف شده نمی‌سازیم. یعنی اینکه ما در «سازه سازی اجتماعی» بسیار ضعیف می‌باشیم و فرهیختگان و مدیران اجتماعی ما همیشه در فکر گذر همان دوران هستند. و بدبختانه سیاست باری به هرجهت بزرگترین کنش اجتماعی و استراتژی زیستی در این کشور می‌باشد.

لذا همانطور که مخالفت با حاکمیت شاه پهلوی مطلقا در بستر کارشناسی و تحلیل ژرف و همه جانبه قرار نگرفت و هیجانات اجتماعی سبب خلع شاه گردید. امروز نیز موافقت و مخالفت با رژیم سیاسی کنونی در دامنه تجزیه و تحلیل استدلال و تبیین منطقی - عقلایی با بررسی چستی عملکرد، چستی بازخورهای حاکمیتی، تاثیر عملکردها صورت نمی‌گیرد. یعنی ضمن اینکه مشخص نشد که خیانت و نادرستی عملکرد شاه چه بود. شاه را بیرون راندیم و امروز در حکومت فعلی بازهم شاهد همان رخدادهای زمان شاه با صورتی دیگر می‌باشیم؟! اگر رژیم پهلوی پنهان کاری میکرد؛ امروز نیز چنین است و شفافیت اطلاعاتی نداریم. اگر شاه منابع ملی را هدر میداد؛ امروز نیز چنین اتفاق می‌افتد و مردم در همه امور غریبه شمرده می‌شوند. اگر شاه دستگاه امنیتی سرکوب داشت؛ امروز نیز سرکوب رخ میدهد و آزادی‌های اجتماعی نداریم. بطور کلی آنچه نقطه ضعف شاه بود؛ امروز نقطه ضعف حکومت فعلی نیز میباشد و... اگر این کلام درست نیست و حاکمیت فعلی این کلام را قبول ندارد. پس باید مشخص شود که رژیم سیاسی کنونی به چه نتایج اثربخش و مفیدی دست یافته است. آیا مشکلات زمان شاه حل شده و هیچ معضلی در جامعه نداریم. برآستی ما در کدام حوزه زندگی بدون مشکل هستیم و مردم احساس آرامش و آسایش در زندگی دارند؟! و پرواضح است که امروز هیچگونه تحول سودمندی رخ نداده و کشور ما مالا مال از مشکلات متنوع و متعدد می‌باشد. امروز در زمینه‌های اقتصاد ملی - مردمی، معضلات اجتماعی، امور زیست محیطی، تامین مایحتاج زندگی مردم و ضروریات جامعه، سلامت اجتماعی و بهداشتی، فرهنگ رفتاری - اخلاقی جامعه، رابطه با دنیای خارج، عزت و سربلندی ایران و شوکت ایرانیان، رشد ابعادی و دیگر امور کشوری اصلا شاهد تغییرات مفید نیستیم و کشور در عارضه‌ها و آسیب‌های گوناگون و جوربه جور گرفتار شده است. مردم اصلا از وضعیت خود راضی نیستند و کشور نیز موقعیت مناسبی در جهان ندارد. آیا چهل سال زمان کافی برای تغییرات بنیادی و مثبت برای این سرزمین نبوده است؟! آیا نباید حداقل نیمی از مشکلات زمان شاه را تا کنون حل شده می‌دیدیم؟!

اما می‌بینیم که هر سال بر مشکلات اضافه می‌گردد و مطلقاً شاهد سیر کشور بسوی مطلوبیت‌ها نمی‌باشیم. آیا تغییر در رژیم سیاسی و رفتن شاه نتیجه بخش بوده و کشور به اعتلا سیر نموده است؟! منصفانه باید بگوییم که به واقع درجه کشور اصلاً ترقی نیافته و حکومت هنوز هم در امور مختلف جامعه مستاصل و بی‌چاره می‌باشد. یعنی بطور کلی تغییر در حاکمیت، به تغییر و بهینه شدن جامعه در کلیه ابعاد سیر نکرده و هیچ تحول مثبت اجتماعی رخ نداده است و حتی باید پذیرفت که در برخی امور پسرفت نیز داشته‌ایم. پس اگر چنین نشده، چرا انقلاب صورت گرفت؟! آیا رخداد حاضر مهر تاییدی بر نبود ساختار تعریفی مدون برای دو مقوله «چیستی زیستن و هدف زندگی» در ایران زمین نیست؟!

در علم مدیریت بطور کلی، نتیجه‌گیری عملیات سیستم مدیریتی و در علم مدیریت اجتماعی به صورت اخص، سودمندی اجتماعی و منفعت همگانی مهمترین پارامترهای بازخور کارراهه مدیریت یا فراگرد مدیریت گرایی در هر حوزه بشمار می‌آیند. اگر شاه بد بود و عملکرد ناخوشایندی داشت و نتایج فاجعه باری را حاصل کرده بود، آیا امروز و بعد از چهل سال نتایج امیدبخش و ترقی‌گرایانه حاصل شده است؟! اگر از شعارگرایی و طرفداری متعصبانه از کارکرد نظام جمهوری اسلامی اجتناب کنیم و انصاف را در نگاه و در قضاوت پیشه کنیم؛ خواهیم یافت که در این چهل سال پیشرفت چشم‌انگیزی که کاری شگرف تلقی شود، نداشته‌ایم. و اگر اموری چون برق رسانی، گازرسانی یا چیزهایی در این حد را مبنای پیشرفت تصور کنیم. باید گفت که برخی امور در «معیار روتین و جبر تاریخی- اجتماعی» قرار می‌گیرند و بدین مفهوم است که باید انجام می‌شدند و اگر نمی‌شدند جای بحث داشت و در حکم ضعف به حساب می‌آمدند. مگر قرار است در کشوری چون ایران و با چنین ثروت و مکنات بالا و در قرن 21 با تکنولوژی‌های ارزشمند کنونی، مردم هنوز برق نداشته باشند؟! اگر مثلاً آبرسانی به روستاها را کاری شگرف در این چهل سال بدانیم. آیا نباید به این اشاره گردد که امروز در همین حوزه آب با فاجعه زیست محیطی روبرو هستیم و منابع آبی کشور در مرحله خطر می‌باشند. آیا نتیجه مدیریت آب در کشور فاجعه بار نبوده است؟! اگر گازرسانی سرتاسری را کاری عظیم تلقی کنیم. پس باید گفت که بازهم در خطای مضاعف گرفتاریم. زیرا گازرسانی صرف کنشی مثبت تلقی نمی‌گردد و عنصر ارزشمند و تجدیدناپذیری چون گاز باید در زنجیره ارزش صنعتی گنجانده شود و با فراورش تکنیکی و تبدیل به برق با کیفیت، کم هزینه و ایمن، پایداری صنعتی- اجتماعی را پدید آورد. نه آنکه در زنجیره مصرف معمولی هدر رود. در این چهل سال بیش از شش میلیون ایرانی خانه و

کاشانه خویش را رها ساخته و به خارج از ایران گسیل شده‌اند.<sup>۱</sup> آیا این هنر نظام تصمیم سازی مدیران ارشد قابل تامل نیست؟! یا اینکه به جهت سیاست‌های خشونت‌آمیز و منازعه با دنیای مثلاً استعمارگر، مردم ایران در بدترین وضعیت بدنامی در پازل جهانی قرار گرفته‌اند و دنیا با مردم ایران مراوده دوستانه و معمولی ندارد.

براساس آنچه بیان شد اگر بخواهیم از کارکرد اقتصاد اسلامی در دوران چهل ساله دفاع کنیم و بخواهیم پیاده‌سازی نظام بانکداری اسلامی و نظام اقتصاد اسلامی را نقطه قوت این چهل سال بدانیم. آیا مسلم و روشن نیست که امروز در حوزه اقتصاد فلج شده‌ایم و نه تنها بانکداری قدرتمندی نداریم. بلکه چرخ اقتصاد فقط با گران کردن و افزایش مالیات و عوارض می‌چرخد و ندانم کاری مدیریت اقتصادی کشور دقیقاً بر دوش مردم قرار گرفته است. و این مردم هستند که در زیر بار اقتصاد فاجعه بار کمر خم کرده‌اند. و باز تاسف آنکه مسئولین ناکارا فقط و فقط تنها کاری را که بلد هستند اینست که ضمن ایجاد تورم کمرشکن و اخذ عوارض متنوع از مردم، همین مردم نگون بخت را به شکیبایی و تحمل شرایط دعوت کنند تا شاید(توجه گردد تا شاید) فرجی پیدا شود. یعنی مدیریت اقتصادی کشور هیچ راهکاری را بلد نیست و مردم و کشور را به سرنوشت سپرده است. این موضوع بدان معناست چون اکنون فروش نفت نداریم و پولی بدست نمی‌آید، پس مردم موظف هستند و تکلیف دارند تا بودجه جاری دولت را تامین کنند.<sup>۲</sup>

هرچند شاید از منظر حاکمیت و مجموعه پشتیبان آن، انتقادهای بالا پذیرفته نباشد و اقدامات فعلی و سیاست‌های ضداستعماری کنونی ارزشمند و مهم تلقی شوند و مثلاً همین گسترش حوزه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه را نقطه عطفی بدانند و کارسازی و اعتلای محور مقاومت را اقدامات گرانبها و مثمر ثمر تصور کنند. اما دراصل نتیجه این اقدامات محل مناقشه دارد و نمی‌توان بر آن صحنه گذاشت. چراکه جامعه ایران، سرزمین ایران و مردم ایران که اصلی‌ترین فاکتورها و اساسی‌ترین مقولات شمرده می‌شوند، امروز در معرض تهدیدهای مختلفی قرار دارند و کشور و مردم در اموری چون امنیت کشوری، امنیت اجتماعی و کلیه نیازها و الزامات بدیهی برای یک زندگی حداقلی دچار مشکل می‌باشند. و به درستی باید گفت که سرافرازی ملی افول کرده و ضمن اینکه مردم جایگاه جهانی خود را از دست داده‌اند. بلکه از کیفیت زندگی در قرن

---

1- البته نباید از خاطر دور ساخت که قشر ناراضیان در جامعه بسیارند و تمایلات ترک وطن بیش از حد عملیاتی امروزی است و امکان مهاجرت برای همه ناراضیان میسر نیست.  
2- متأسفانه به دلیل سیاست‌های ناسنجیده و نادرست نظام تصمیم سازی در کشور، گسترش فقر وسعت یافته و مردم در تنگنای شدیدی گرفتار شده‌اند.

بیست و یکم نیز وامانده شده‌اند. امروز با گذشت چهل سال و صرف هزینه‌های مالی، فیزیکی و انسانی فراوان اصلاً نمی‌توان کتمان نمود که در خیلی امور جامعه‌ی و نظام زندگی به بن بست برخوردیم و مردم مانده‌اند که چه کنند. پس آیا در این چهل سال ارزش جامعه‌ی و سودمندی اجتماعی و عزتمندی ایرانی رخ داده است؟! اگر رخ نداده که بی شک نیز چنین است. پس آیا این انقلاب موفق بوده است؟! پس غرض از رفتن شاه چه بوده است؟! البته غرض آن نیست که همه اقدامات چهل ساله مورد بررسی موشکافانه قرار گیرند. بلکه نیت آنست که بدانیم در این چهل سال کار ارزشمندی که به سودمندی اجتماعی و تامین منفعت عمومی رسیده باشد، نداشته‌ایم و به واقع درجا زده‌ایم.

بدین ترتیب آیا غیر از اینست که مشکل ایران زمین ما نظام سیاسی خاص، این فرد و آن فرد خاص و این عقیده و آن عقیده نیست؟! و باید مشکل را در جایی دیگر جست. و به باور نویسنده مشکل اساسی در ایران ما و این سرزمین محدود و متعلق به این رژیم و آن رژیم و امروز و صدسال و سیصد سال قبل نیست. بلکه در اصل موضوع، این «نگاه ما به زندگی و نگرش به حکمرانی می‌باشد که غلط است». و به همین سبب است که هیچ کار سیاسی و هیچ رژیم عقیدتی بر این سرزمین نمی‌نشیند و ما هر روز با تلخکامی اجتماعی مواجهیم. روزی یکی می‌آید و روزی دیگر یکی می‌رود. اما تقریباً هیچ اتفاق تحولی رخ نمی‌دهد و در همیشه بر یک پاشنه می‌چرخد و فقط افراد عوض می‌شوند. ما هرچه می‌جنگیم و هزینه می‌کنیم، اما بازهم به استثنای پیشرفت‌های روتین زمانی و جبری، هنوز درجا ایستاده‌ایم و کماکان همان وضعیت نابسامان را داریم. ما مشکل فرد و تشکیلات نداریم و هر که می‌آید افراد خود و تشکیلاتی جدید را برپا می‌کند و باز می‌بینیم که جلو نمی‌رویم. خیزش و جهش ایران درگروی تجدید در نگاه است و باید نگرشی نو را برپا نماییم تا اینکه نوسازی اجتماعی رخ دهد. زیرا که ما در همیشه تاریخ عموماً بر یک نوع نگاه حرکت می‌کنیم و نگاه نو را قبول نمی‌کنیم. نگاه نو نیز در اینست که بپذیریم آن راه که تا امروز رفته‌ایم و آنطور که تا امروز به زندگی نگریسته‌ایم، یقیناً خطاست. نگاه خطاست که به خطاروی می‌انجامد. و نوانگاری و نونگری نیز به نوانگاری می‌رسد. چرا که اصولاً آدمی همانطور که فکر می‌کند، همانطور نیز عمل می‌کند. یعنی به واقع نوع هستی شناختی آدمی (جهانبینی) آدمی، به همان نوع از روش شناختی (عمل‌گرایی) می‌رسد. اطمینان داشته باشیم که نوع نگاه در زمان شاه هیچ تفاوتی با نوع نگاه در زمان حاضر ندارد. و مردم همان مردم و نگاه همان نگاه پیشین است. باور کنیم که با گذشت زمان، شوربختانه کمترین تفاوتی در نوع نگاه مردم امروز با دویست سال قبل رخ داده است. البته منظور آن نیست که مردم و طرز زندگی عوض نشده، بلکه نوع نگاه

اقتدارگرایانه و روشهای عملیاتی تقریباً تفاوتی نکرده است. با اندک مطالعه تطبیقی این دوران با دوران مشروطه در صد سال پیش که اوج روشنفکری و مثلاً تحول اجتماعی در ایران بود، به این نتیجه می‌رسیم که مصدق و آیت اله کاشانی در فکر مبارزه با انگلیس بودند و دشمنان را عامل بدبختی می‌دانستند. امروز جای انگلیس با آمریکا عوض شده و آمریکا اساس بدبختی شمرده می‌شود. شایان ذکر است که شاه نیز شوروی کمونیستی را دشمن شماره یک معرفی می‌کرد. این همان نگاه همیشگی و خطای ایران زمین و این مردم است. نگاهی که در یافت عامل مشکلات، خودش مشکل ساز می‌باشد و به سبب ریشه در احساسات و صوری‌گرایی، نگرش متحجرانه و محدود به حساب می‌آید و عمیقاً از تحلیل ژرف مشکل ناتوان می‌باشد. برای روشن شدن موضوع به ذکر سه مثال در زیر پرداخته می‌شد:

رشیدالدین فضل اله همدانی وزیر کاردان غازان خان ایلخانی مجتمعی با نام رَبع رشیدی (پردیس امروزی) در شمال تبریز امروزی بساخت<sup>۳</sup> و شوربختانه همان نگاه ممنوعیت نگارانه و تحجرگرایانه آن را برنتابید و تخریب کرد<sup>۴</sup>. اگر امیرکبیر با تصمیم ناصرالدین شاه مثلاً نخستین دانشگاه صوری و بدون هدف را ساخت<sup>۵</sup>. امروز نیز دانشگاه های کشور صوری هستند و بکار بیزینس تولید مدرک مشغولند. البته بیان مطلب از این سنخ زیاد است و لازم به ذکر مثال‌های بیشتر نیست. اما باید بدانیم که نگاه ما ایرانیان اقتدار گرایانه و محدودیت سازانه است و نوین‌گرایی زیستی را عموماً قبول نمی‌کنیم. و چنانچه بخواهیم به نوفکری برسیم، باید از همین امروز آغاز کنیم و در قالب حرکتی همگانی به این راه رویم. و راهکار آن نیز نه از بستر جامعه بلکه دقیقاً باید از راس نهاد حاکمیت شروع گردد. زیرا که فرهنگ سازی از نهاد حاکمیت ترویج می‌گردد.

---

3- این مجموعه ترکیبی از ابنیه‌های مختلفی چون دانشگاه و بنگاه تجاری و نهادهای فرهنگی و هنری، مدرسه، درمانگاه، کتابخانه، مسجد، حمام و یتیم‌خانه بود.

4- زیرا که رشیدالدین فضل اله همدانی یهودی و وابستگی احتمالی به فرقه اسماعیلیه داشت. البته او اوایل یهودی و نامش رشیدالدوله بود و پس از مسلمان شدن، نام رشیدالدین را برگزید. ربع رشیدی نیز بنایی نوین و بی‌بدیل بود که توسط تفکر و نگرشی نوین ساخته شده بود. اما جامعه بسته و مردمی با نگاه و تفکر محدودیت‌گرا و ممنوعیت‌خواه او را نمی‌پذیرفتند. زیرا که جرمش دین نخستین او بود. و با آنکه او مسلمان شده بود اما پس از قتل مردم سرش را از تن جدا کرده و در کوی و برزن بر او لعنت می‌فرستادند.

5- علت آنکه دارالفنون نیز اثربخشی اجتماعی برپا نساخت و (مثلاً) نخستین دانشگاه ایرانی نتوانست تحولی در جامعه ایجاد کند، بدان سبب بود که امیرکبیر نیز دغدغه دین داشت و اعدام رهبر فرقه بابیه چالشی مهمتر و ارزش بیشتری برایش داشت. لذا دارالفنون که صرفاً ماکتی از دانشگاه در غرب بود، فقط برای دستاورد سفر همراه با شاه به فرنگ (خالی نبودن عریضه) ساخته شده و کلاً در خدمت طرز تفکر و باورهای مذهبی او بود و کارکرد اصلی خود را نداشت.